مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هشتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰٤
بهار ۱۳۹۵، ۲۴-۹

نقد و تحلیل آرای فقهی در باب حکم بیع مجهول به ضمیمه*

سیدمحمد حیدری خورمیزی
دانش آموخته سطح ٤ فقه و اصول حوزه علمیه قم
Email: mohamadh436@yahoo.com

چکیده

عوض- اعم از مبیع و ثمن- باید از نظر مقدار، جنس و اوصاف تأثیرگذار در قیمت معلوم باشند، شرط صحت معامله آن است که طرفین معامله نسبت به معامله‌ای که واقع می‌سازند، آگاهی کامل داشته باشند؛ پس اگر یک طرف عالم باشد و طرف دیگر جاهل، باز معامله باطل است؛ زیرا در صورت جهل به مورد معامله، آن معامله غرری است و چنین معامله‌ای مورد نهـی شـارع مقـدّس اسـت، چنانکـه در حدیث آمده است: «نهی رسول اللّه عن بیع الغرر». در خصوص بیع مجهول بالضمیمه در مجموع هفت روایت ذکر گردیده و بر صحت بیع مجهول به ضمیمه پای فشرده شده‌اند. ادله مخالفان صحت نیز بیان شده و بعد از بیان دیدگاه موافق و مخالف به نقد ادله مطرح شده پرداخته است و در نهایت، بطلان بیع مجهول بالضمیمه اثبات شده است.

کلیدواژه‌ها: بیع، مجهول، ضم ضمیمه، غرر.

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۳/۰۲/۱۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۱۲/۲٤.

مقدمه

مساله بیع و داد وستد از دیر باز جزء مهم‌ترین دغدغه‌های بشر برای حیات بوده و از منظر فقه نیز خرید و فروش در عرصه‌های گوناگون زندگی انسان نقش اساسی دارد؛ بنابراین از مشهورات در فقه، لزوم تعیین قطعی ثمن و علم طرفین به آن در هنگام انعقاد قرارداد بیع است؛ به طوری که اگر چنین امری محقق نباشد، بیع باطل است. از سوی دیگر امروزه در بسیاری از موارد، طرفین آگاهی کاملی از عوضین ندارند یا دست کم در یکی از عوضین برای آنان یا یکی از آن‌ها ابهام وجود دارد. این ابهام و جهل در مبیع برسه قسم است: اول آن که مبیع مجهول باشد و در واقع معین نباشد مثل فروختن یکی از این دو جنس بدون تعیین، دوم آن که جهل آن مستلزم غرر باشد و مراد از غرر آن است که محل احتمال ضرر باشد مثل خریدن کالایی که در این صندوق است و نمی‌داند جنس آن چیست. سوم آن که مبیع مکیل یا موزون یا معدود باشد و کیل یا وزن یا عدد آن مجهول باشد. پس اگر جهل در همه مبیع یا بعضی از آن به یکی از این سه نوع باشد بیع فاسد است.

مسأله قابل طرح در این پژوهش این است که در صورت جهل بعضی، آیا ضمیمه فایده دارد یا خیر؟ این مبحث معرکه آراء فقها می‌باشد، فقهاء بزرگی از قبیل شیخ طوسی، ابن حمزه، ابن جنید اسکافی و قاضی ابن برّاج و عده‌ای از متأخران از قبیل مقدس اردبیلی، فیض کاشانی و... قائل به صحت بالضمیمه شده‌اند اما در مقابل امام خمینی و... مطلقاً آن را جایز نمی‌دانند، عده‌ای دیگر از فقها از قبیل علامه در مختلف، فخرالدین، ابن فهد حلّی، محقق ثانی، شهید ثانی، طرفدار تفصیل شده‌اند.

از آنجا که غالب فعالیت علمی و پروژه‌های تحقیقاتی ناشی از دغدغه ذهنی و علمی نویسندگان می‌باشد این مسأله نیز موضوعی بود که به عنوان یک سوال و مسأله فقهی برای نگارنده جذابیت خاص خود را داشت، چرا که بیع مجهول، موضوعی است که مورد ابتلای مردم و دارای ضرورت برای جامعه است.

هدف در این پژوهش علمی، بازخوانی کلمات فقها، نقد و بررسی و تحلیل دلایل مساله از آیات و روایات و معرفی بیع مجهول به ضمیمه و همچنین روشن شدن موارد مورد ابتلا و ثمرات کاربردی آن می‌باشد. که در آن از روش پژوهش نقلی وحیانی و همچنین تلفیقی از شیوه‌های پژوهش مرسوم در حوزه فقه بهره برده است.

مفهوم بیع

کلمه بیع از اضداد است یعنی به دو معنای متضاد آمده که عبارت‌اند از فروختن و خریـدن (ابن منظور، ۸/ ۲۳)، و رُبَّما سمِّی الشِّرَی بیعاً و المعنی واحدٌ (احمد بن فـارس، ۳۲۷/۱). بیـع دادن جنس و اخذ قیمت و شراء دادن قیمت و گرفتن جنس است. (راغب، ۱۵۵).

بنابراین بیع در لغت به معنی فروختن و خریدن هر دو آمـده؛ امـا بیـع بـه معنـای مشـهور فروش می‌باشد (یعنی دادن جنس و اخذ قیمت) در مقابل آن «شراء» مـی‌باشـد کـه بـه معنـای خرید است و گاه به خرید و فروش نیز بیع گفته می‌شود.

در اصطلاح عبارت است از انتقال عین مملوکه از شخصی به دیگری به عوض مقدر و بـر وجهی که طرفین راضی به آن باشند (شیخ طوسی، المبسوط، ۲/ ۷٦).

مفهوم غرر

«غرر» در لغت به معانی متعدد ذکر شده؛ مانند غفلت، خدعه، خطـر. در لسـان العـرب بـه معنای خطر اشاره شده است (ابن منظور، ۵/ ۱۳). در صحاح به سه معنـای غفلـت و خدعـه و خطر تصریح کرده است (جوهری، ۲/ ۷٦۸).

شیخ انصاری ابتدا سخن کسی را نقل می‌کند که می‌فرمایـد: «غـرر، آن احتمـالی (ریسـک) است که عـرف از آن دوری مـی‌کنـد و کسـی را کـه بـه آن اعتنـا نـدارد، سـرزنش مـی‌کنـد»؛ (المکاسب، ۲/ ۱۹۹)؛ سپس آن را رد کرده، می‌گوید: «غرر، دائر مدار آن چه ذکر شد، نیسـت» (همان، ۲۰۰). حتی می‌فرمایند که «بیع غرر عبارت است از چیزی که مجهول باشد و به سـبب جهالت مشتری گول و فریب خورد.»

امام خمینی در یک جا از گفتار شیخ انصاری مبنی بر این که به اتفاق همه، جهل در معنای غرر دخالت دارد، تعجب کرده، می‌فرماید: این مطلب از هیچ کتاب لغوی آشکار نیسـت (امـام خمینی، کتاب البیع، ۳/ ۲۹۷)، سپس در جای دیگر به همین نظـر تمایـل مـی‌یابـد (همـان، ۳/ ۳۹۲).

با توجه به موارد استعمال واژه غرر، معنای اصطلاحی آن همان جهل است، و در اصطلاح به هر نوع معامله‌ای که در آن جهل باشد بیع غرری گفته می‌شود.

آرای فقهای امامیه در باب حکم بیع مجهول به ضمیمه

قول اول: شهید ثانی در شرح لمعه (الروضة البهیة ، ۱/ ۲۸۸) و محدّث بحرانی در حدائق

به مشهور نسبت داده‌اند که: بیع مجهول، مطلقاً جایز نیست و فرقی ندارد که معلومی بدان ضمیمه بشود یا نه، همچنین محدّث بحرانی می‌فرماید: ضم ضمیمه از قبیل حیل شرعیه است تا ثمن در ازای مبیع مجهول، بدون عوض قرار نگیرد (بحرانی، ۱۸/ ٤۸۷-٤۹۱). بنابراین ضمیمه کردن معلومی به مجهولی باعث نمی‌شود که مجهول تبدیل به معلوم شود و مقدار صبره یا ماهیان نیزار یا شیرهای در پستان معلوم و معین گردد بلکه پس از ضمیمه هم نسبت به مجموع جهالت باقی است و معامله، غرری بوده و باطل است. البته مراد از مجهول این نیست که تمام جزء جزء آن مجهول باشد تا اشکال شود که در ما نحن فیه، همه‌ی اجزاء مجهول نیست و بعضی معلوم است، بلکه منظور این است که مجموع مبیع روی هم مجهول است و عرفاً چنین معامله‌ای غرری و باطل است.

قول دوم: عده‌ای از بزرگان مثل علامه در مختلف (٥/ ٢٤٨)، فخرالدین در شرح ارشاد (به نقل از کتاب مکاسب شیخ أنصاری، همان، ٢/ ٢٦٥)، ابن فهد حلّی، (ص١٦٧)، محقق ثانی (٤/ ١١٠) و شهید ثانی (الروضة البهية، ١/ ٢٨٨) طرفدار تفصیل شده و سه قسم تصویر کرده‌اند:

قسم اول ـ اگر مجهول، مقصود اصلی باشد و معلوم که ضمیمه می‌شود مقصود بالتبع باشد، چنین معامله‌ای باطل است زیرا بیع غرری عرفا بر آن صدق می‌کند و ضمیمه‌ها هم باعث نمی‌شود که از غرری بودن درآید.

قسم دوم ـ هم مجهول و هم معلوم مقصود اصلی باشند و هر کدام جزء مقصود باشد باز معامله باطل است؛ زیرا نسبت به مجموع جاهل است و عرفاً غرر صدق می‌کند و وجهی برای صحّت آن نیست.

قسم سوم ـ و اگر مجهول، مقصود تبعی باشد و معلوم مقصود اصلی باشد (مثل اساس و پایه‌ی دیوار که در دل زمین است و مشتری نمی‌داند از چه چیزی پی‌ریزی شده ولی خود دیوار و ساختمان که روی زمین است معلوم و مشاهد است) در این فرض معامله صحیح است و جهالت تابع، قادح نیست و موجب نمی‌شود که معامله غرری باشد وگرنه نوع معاملات باید غرری و باطل باشد زیرا نوع متاع‌های معلوم که عرفاً می‌گویند مشتری علم به آن‌ها دارد، معذلک برخی از اجزای غیر اصلی آن‌ها معلوم نیست و احدی هم اشکال نکرده که باید جمیع زوایای منزل یا ماشین یا فرش و... معلوم باشد وگرنه باطل است.

قول سوم: شیخ طوسی در نهایه (النهاية، ٤٠٠ - ٤٠١)، و ابن حمزه (ص ٢٤٦) و ابن

جنید اسکافی و قاضی ابن برّاج طبق آن‌چه از آن دو حکایت شده (به نقل از مختلف الشیعة، ۵/ ۲٤۷ – ۲٤۸)، طرفدار صحت شده و بیع مجهول را به ضمیمه‌ی معلوم تجویز کرده‌اند. حاصل تتبع و تفحّص در کلمات بزرگان این است که مشهور متقدّمان فتوی به صحّت داده‌اند، همچنین ابن زهره (ابن زهره، ۲۱۲)، در خصوص مسأله‌ی بیع ماهی‌های نیزار ادعای اجماع نموده. عده‌ای از متأخرین نیز صحت را برگزیده‌اند از قبیل مقدس اردبیلی (مقدس اردبیلی، ۸/ ۱۸۵)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۳/ ٥٦)، این رأی حکایت شده، پس در مسأله سه قول مطرح است.

ادله‌ی قوم سوم

طرفداران صحّت بیع مجهول به ضمیمه‌ی معلوم به روایاتی چند استناد کرده‌اند:

روایت اول: مرسله بزنطی از امام صادق (علیه‌السلام)

«سَهْلُ بْنُ زِيادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا كَانَتْ أَجَمَةٌ لَيسَ فِيها قَصَبٌ أُخْرِجَ شَيْءٌ مِنَ السَّمَکِ فَيُبَاعُ وَ مَا فِی الْأَجَمَةِ» (کلینی، ۵/ ۱۹٤).

هرگاه نیزاری باشد که در آن نی وجود ندارد (تا ضمیمه‌ی ماهی‌های نیزار شود) مقداری از ماهیان نیزار را بیرون آورده و آن‌ها را (که معلوم شده‌اند) به ماهیان نیزار ضمیمه کرده و مجموع را با هم بفروشد.

سند روایت: دلالت روایت بر مدّعای گروه سوم روشن است ولی دو اشکال سندی دارد: ۱ ـ مرسله است و سلسله‌ی سند تا امام ذکر نشده است. ۲ ـ حدیث از قول سهل بن زیاد نقل شده که مورد بحث است. ولی هر دو اشکال قابل جواب است؛ اما مرسله بودن: مُرْسِلِ آن احمد بن ابی نصر بزنطی است که از اصحاب اجماع است و نیز از کسانی است که بزرگان با مرسله‌ی آنان به مثل مسنده‌ی دیگران معامله می‌کنند و اما سهل ابن زیاد، او از مشایخ اجازه است و مشایخ حدیث امامیه یعنی کلینی، صدوق و شیخ طوسی از او نقل حدیث می‌کنند و شیخ طوسی در رجالش او را توثیق کرده (شیخ طوسی، رجال الشیخ الطوسی، ۳۸۷).

روایت دوم: معاویه بن عمار از امام صادق علیه‌السلام

«الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيادٍ عَنْ مُعَاوِيةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ يشْتَرِی الْآجَامَ إِذَا كَانَ فِيها قَصَبٌ» (شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ۷/ ۱۲٦).

از این روایت تعبیر به موثقه می‌شود. زیرا حسن بن محمد بن سماعه از ثقات واقفیه

می‌باشد (شیخ طوسی، الفهرست، ٥١) محمد بن زیاد نیز ثقه است (نجاشی، ٣٢٦) معاویه بن عمار نیز ثقه است (همو، ٤١١). خریدن آجام و نیزارها در صورتی‌که در آن‌ها قَصَبْ و نی باشد بلامانع است. البته ظاهر حدیث، مربوط به خرید و فروش خود نیزار است ولی به قرینه‌ی حدیث قبل و حدیث بعد که خواهد آمد، مراد خریدن خود نیزار نیست بلکه معامله‌ی چیزهایی است که در نیزار است یعنی ماهیان آن‌جا. اشکال این روایت این است که ظاهرش بیع خود نیزار است.

روایت سوم: ابوبصیر از امام صادق (علیه‌السلام)

«الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّد بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ زَكريا عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی شِرَاءِ الْأَجَمَةِ لَیسَ فیها قَصَبٌ إِنَّمَا هی مَاءٌ قَالَ یصِیدُ كفّاً مِنْ سَمَک یقُولُ أَشْتَرِی مِنْکَ هَذَا السَّمَکَ وَ مَا فِی هَذِهِ الْأَجَمَةِ بِكذَا وَ كذَا (شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ۷/ ۱۲٦).

این روایت به جهت ارسال ضعیف است. سؤال از خریدن نیزاری است که در آن نی وجود ندارد و تنها آب وجود دارد، امام علیه‌السلام فرموده: مُشتی ماهی از آن آب صید می‌کند سپس مشتری می‌گوید: این ماهی‌های صید شده را (که معلوم است) با آن‌چه در نیزار وجود دارد (که مجهول است) به فلان مبلغ خریداری می‌کنم باز سخن از جواز بیع مجهول با ضمیمه است.

روایت چهارم: روایت سماعه از امام (علیه‌السلام)

«مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّد عَنِ الْحُسَینِ بْنِ سَعِید عَنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّبَنِ یشْتَرَی وَ هُوَ فِی الضَّرْعِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ یحْلَبَ لَک سُكرُّجَةً فَیقُولَ اشْتَرِ مِنِّی هَذَا اللَّبَنَ الَّذِی فِی السُّكرُّجَةِ وَ مَا فِی ضروعِها بِثمنٍ مسمی فَإِنْ لَمْ یكنْ فِی الضُّرُوعِ شَیءٌ كانَ مَا فِی السُّكرُّجَةِ» (کلینی، ٥/ ١٩٤).

سند روایت: روایت صحیح می‌باشد؛ زیرا همه آن‌ها ثقه می‌باشند. مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی (نجاشی، ٣٥٣) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّد (همان، ٨١)، عَنِ الْحُسَینِ بْنِ سَعِید (شیخ طوسی، الفهرست، ٥٨)، عَنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ (همان، ٥٣)، عَنْ زرعه (نجاشی، ١٧٦)، و سماعه (همان، ١٩٣).

راجع به خریدن شیری که در پستان است (و هنوز دوشیده نشده تا مقدارش معلوم شود) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: معامله‌اش جایز نیست مگر این‌که مقداری از آن‌ها را در پیاله‌ای

بدوشد و سپس بگوید: این شیری که داخل ظرف است (ضمیمه‌ی معلوم) با آن‌چه در پستان حیوان است (مجهول) به ثمنی که نام می‌برد می‌فروشم آن‌گاه اگر بعداً معلوم شد که چیزی در پستان نبوده تمام ثمن در مقابل همین شیر موجود در پیاله خواهد بود.

روایت پنجم: روایت عیص بن قاسم از امام صادق (علیه‌السلام)

«محمد بن یعقوب عن مُحَمَّد بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یحْیی عَنْ عیصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ لَهُ نَعَمٌ یبِیعُ أَلْبَانَهَا بِغَیرِ کیلٍ قَالَ نَعَمْ حَتَّی تَنْقَطِعَ أَوْ شَیءٌ مِنْهَا» (کلینی، ٥/ ١٩٣).

سند روایت: روایت از جهت سند صحیح است، زیرا همه راویان حدیث ثقه می‌باشند. مُحَمَّد بْنِ إِسْمَاعِیلَ (بندقی)(خویی، ١٦/ ٩٠) عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ (نجاشی، ٣٠٧)، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یحْیی: صفوان بن یحیی؛ جزء سه نفری است که مرحوم شیخ ذکر کرده؛ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی «لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه» عَنْ عِیصِ بْنِ الْقَاسِمِ (نجاشی، ٣٠٢).

سوال کردم مردی دارای انعام و چهارپایانی است و شیر آن‌ها را بدون پیمانه کردن می‌فروشد (که همین قرینه است که هنوز ندوشیده است)(آیا این صحیح است؟) امام علیه‌السلام فرمود: نَعَمْ حتّی تنقطع او شیئی منها، یعنی اگر همه‌ی آن‌ها را فروخته باید تمام آن‌ها انقطاع و انفصال و تخلّص پیدا کند و چیزی در پستان نماند و اگر بخشی از آن‌ها را فروخته باید همراه باشد با مقداری شیر دوشیده که ضمیمه شود و معامله درست بشود، البته احتمال دیگر هم هست که حتی تنقطع یعنی تا زمانی که شیرها تمام بشود که کلی و از بحث خارج می‌شود.

روایات ششم: ابراهیم کرخی از امام صادق (علیه‌السلام)

«مُحَمَّدُ بْنُ یعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْکرْخِی قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِی رَجُلٍ اشْتَرَی مِنْ رَجُلٍ أَصْوَافَ مِائَةِ نَعْجَةٍ وَ مَا فِی بطونها مِنْ حَمْلٍ بِکذَا وَ کذَا دِرْهَماً قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِک إِنْ لَمْ یکنْ فِی بطونها حَمْلٌ کانَ رَأْسُ مَالِهِ فِی الصُّوفِ» (کلینی، ٥/ ١٩٤).

سند روایت: سند روایت تا ابراهیم کرخی همه‌ی راویان امامی عدل هستند؛ مُحَمَّدُ بْنُ یعْقُوبَ (شیخ کلینی) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یحْیی (نجاشی، ٣٥٣)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (همان، ٨١٩)، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ (شیخ طوسی، الفهرست، ٤٦)، عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْکرْخِی. اما ابراهیم کرخی تصریح

به وثاقت او نشده است.

کرخی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: مردی از مرد دیگر پشم صد گوسفند را به ضمیمه‌ی آن‌چه در شکم گوسفندان است به فلان مبلغ خریداری کرده است امام فرمود: اشکالی ندارد و اگر حیوانات حامله نبودند و چیزی در بطن آن‌ها نبود سرمایه‌ی مشتری در پشم تنها خلاصه می‌شود و پولش در مقابل پشم‌ها خواهد بود.

روایات هفتم: روایت اسماعیل بن الفضل الهاشمی از امام صادق (علیه‌السلام)

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يحْيى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِى بْنِ الْحَكَمِ وَ عَنْ حُمَيدِ بْنِ زِيادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيرِ وَاحِدٍ جَمِيعاً عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِى عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ ع فِى الرَّجُلِ يتَقَبَّلُ بِجِزْيةِ رُءُوسِ الرِّجَالِ وَ بِخَرَاجِ النَّخْلِ وَ الْآجَامِ وَ الطَّيرِ وَ هُوَ لَا يدْرِى لَعَلَّهُ لَا يكُونُ مِنْ هَذَا شَىءٌ أَبَداً أَوْ يكُونُ أَ يشْتَرِيهِ وَ فِى أَى زَمَانٍ يشْتَرِيهِ وَ يتَقَبَّلُ مِنْهُ قَالَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ ذَلِک شَيئاً وَاحِداً أَنَّهُ قَدْ أَدْرَک فَاشْتَرِهِ وَ تَقَبَّلْ بِهِ (کلینی، ٥/ ۱۹٥).

سند روایت: این روایت به جهت مرسله بودن ضعیف است. اما دلالت روایت؛ امام مسلمین از کفار ذمّی جزیه می‌گیرد چه جزیه‌ی سرانه که سالانه می‌گیرد و چه خراج و مالیات باغات، مزارع و نیزارها و صیدگاه‌ها و... حال مردی از حاکم مسلمین تمام این خراج‌ها را تقبّل می‌کنند و می‌گوید: فلان مبلغ می‌دهم و خراج این منطقه را امسال به من واگذار کنید این معامله چه حکمی دارد؟ امام فرمود: همین که یکی از آن خراج‌ها معلوم باشد و بداند که به دستش برسد می‌تواند کلّ آن‌ها را تقبّل کند ولو نسبت به بقیه نمی‌داند که به‌دست او خواهد رسید یا نه. باز سخن از انضمام معلوم به مجهول است.

نقد و بررسی

اشکال اول: برخی از روایات مذکور از مسأله اجنبی است، در این مورد دو بحث مطرح است: یکی انضمام معلوم الوجود و الحصول (که یقین به وجود و حصول آن داریم) به مجهول التحقّق و الحصول (که وثوق به حصول آن نداریم) است. و دیگری انضمام معلوم المقدار و الوصف به مجهول المقدار و الوصف است (پس از این‌که هر دو معلوم الوجود هستند). حال مورد بحث ما از نوع ثانی است در حالی‌که سه روایت از هفت روایت مربوط به مسأله‌ی اول است.

در روایت سماعه (روایت چهارم) فرمود: مقداری شیر را در پیاله‌ی مخصوصی دوشیده و

آن را ضمیمه‌ی شیر در پستان کرده و می‌فروشد و اگر شیر در پستان نبود (که سخن از نبودن و جهل به حصول و عدم وثوق به وجود است) ثمن در قبال همان شیر موجود در ظرف، خواهد بود، و در روایت کرخی (روایت ششم) هم سخن از ضمیمه‌ی پشم‌ها به حمل بود که بعدش فرمود: اگر حملی نبود (باز سخن از جهل به اصل وجود است) تمام ثمن در قبال پشم است. و در روایت اسماعیل هاشمی (روایت هفتم) هم سخن از ادراک و معلوم الوجود بودن یکی از خراج‌ها بود ولو بقیه‌ی معلوم الحصول نباشند. و این مطالب باموضوع بیگانه است.

اشکال دوم: نوع روایات از جهت دیگری از ما نحن فیه اجنبی هستند زیرا بحث، در ضمیمه‌ی معلوم‌المقدار به مجهول المقدار است و نوع روایات موردش از نوع ضمیمه‌ی مجهول به مجهول است. توضیح اینکه در روایت سماعه (روایت چهارم) که سخن از ضمیمه‌ی شیر در پیاله بود خود شیر مکیل یا موزون است و مقدار شیر موجود در پیاله معلوم نیست. و وقتی مجهول بود بیع خود ضمیمه جایز نیست تا چه رسد به ضمیمه کردن آن به مجهول دیگر که مجوز بیع مجهول دیگر باشد. و روایت کرخی (روایت ششم) هم که سخن از ضمیمه‌ی پشم به حمل بود، خود پشم‌ها مقدارش مجهول است و بیعش فی نفسه جایز نیست پس چگونه مصحح بیع مجهول دیگری باشد؟ و روایت اسماعیل هاشمی (روایت هفتم) هم چنین بود زیرا آن خراجی که معلوم الحصول است مقدارش چقدر است؟ نمی‌دانیم و باز ضمّ مجهول به مجهول است.

دو روایت بزنطی (روایت اول) و ابوبصیر (روایت سوم) و روایت معاویه بن عمار (روایت دوم): در یکی سخن از ضمیمه‌ی چیزی از ماهی نیزار بود و در دیگری سخن از ضمیمه‌ی کفّی از ماهی بود در حالی‌که مقدار خود این کفّ معلوم نیست زیرا ماهی موزون است و باید وزنش معلوم باشد که نیست و ضمّ مجهول است (به همین دلیل بیع ماهی به ماهی با زیاده ربا است). پس چگونه امام علیه‌السلام بیع ماهی‌های نیزار را با این ضمیمه و بدون وزن کردن تجویز کرده؟ آیا این دلیل بر موزون نبودن نیست؟ پاسخ این است که منافاتی ندارد که اصالتاً موزون باشد ولی در اثر کثرت و زیادی، وزن لازم نباشد و مشاهده و حدس کافی باشد همان‌گونه که در یک قطعه‌ی بزرگ آهن چون وزن کردنش دشوار است ساقط می‌شود و مشاهده کافی است ولی آهن کم و ناچیز را باید وزن کرد. و روایت معاویه بن عمارهم که ظاهرش بیع خود نیزار بود و به وسیله‌ی دو روایت مذکور توجیه شد و حکم آن دو را دارد.

به نظر امام خمینی، انصاف این است که اصلاً به روایات عمل نشود. زیرا طرح و طرد

اینگونه روایات ساده‌تر است تا توسّل به توجیهاتی که مخالف با واقع و قواعد عقلیه و شـرعیه است (و الإنصاف: أنّ طرح الروایات کما صنعه الحلّی، أهون من التوجیهات المخالفة للواقـع، و القواعد العقلیة، و العقلائیة، و الشرعیة). (امام خمینی، ۳/ ۵۵۲).

جمع‌بندی: اشکال برخی از روایات مبنی برضعف سندی و بعضی ضعف دلالی آنها است. نتیجه این شد که قول به صحت مطلقاً به استناد هفت روایت، مردود است و روایات مزبور بـه علت اشکالات وارده بر سند و دلالت، قابل استدلال نیست.

ادله قول دوم

پایه‌گذار قول به تفصیل، علامه است، وی فرموده: هر مجهولی که مقصود اصلی از معاملـه باشد بیعش غرری بوده و صحیح نیست مطلقاً یعنی چه مجهول را مستقلاً و منفـرداً بفروشـد و چه به ضمیمه‌ی معلوم بفروشد (این فراز دو قسمت از تفصیل مذکور را دلالت دارد.) ولی اگر مجهول، مقصود اصلی نباشد بلکه تابع معلوم باشد به انضمام معلوم بیعش جایز اسـت (علامـه حلی، قواعد الأحکام، ۲/ ۲۵) (این هم قسمت سوم تفصـیل) عـده‌ای از متـأخران (فخرالـدین، شهید اول، شهید ثانی، محقق ثانی و...) نیز این تفصیل را پسندیده‌اند. ولی مراد آنهـا از مقصـود اصلی بودن و تابع بودن، روشن نیست که در چه صـورت مجهـول، مقصـود اصـلی از معاملـه است؟ و در چه صورت تبعی است؟ معیار اصلی و تابع بودن چیست؟

الف: معیار علامه حلی در اصالت و تبعیت مجهول

منظور از مقصود اصلی بودن آن است که مجهول، یا تمام مبیع و یا لااقل جزء مبیـع باشـد به‌گونه‌ای که بخشی از ثمن در مقابل آن قرار بگیرد. و مراد از تابع بودن آن اسـت کـه مجهـول به‌صورت شرط ضمن عقد مطرح شود که ثمن در مقابل آن قرار نمی‌گیـرد و آن چیـز بـه تبـع مبیع به مشتری منتقل می‌شود. مثلا اگر شرط کند که چهارپا حامله باشد معامله صـحیح اسـت. ولی اگر چهارپا و حملش را با هم بفروشد، که حمل هم جزء مبیع باشـد معاملـه باطـل اسـت زیرا قاعده کلّی این است: هر چیزی که منفرداً و مستقلاً بیعش جایز نیست؛ مثل بچه در شـکم دابّه، به ضمیمه هم که جزء مبیع باشد بیعش جایز نیست ولی به نحو تـابع صـحیح اسـت. کـه هدف اصلی خود دابه باشد و ثمن در قبال خود آن باشد و حمل هم به تبع بـه مشـتری منتقـل شود (همان، ۲/ ۹۲).

جمع‌بندی: هر چه به صورت جزء ذکر شود داخل در مبیع است و مقصود اصلی اسـت و شروط بیع را لازم دارد که از جمله علم به مقدار باشد، و هر چه به صورت شرط ذکر شد تابع

بوده و شروط مزبور را لازم ندارد.

ب: معیار شهیدین در اصالت و تبعیت مجهول

معیار در اصالت و تبعیت، شرطیت و جزئیت در ذکر و عبارت نیست. توضیح اینکه در مسأله‌ی بیع عبد با اموالش یا کنیز با زیورآلاتش که مشتری می‌گوید: این عبد را به فلان قیمت خریدم به شرط این‌که اموالش هم به من منتقل شود به همان نحوی که نزد مولای اول بود. فرموده‌اند: باید مال عبد هم جامع شروط بیع باشد. یعنی معلوم باشد و ربوی نباشد (شهید اول، القواعد و الفوائد، ۱۱۱؛ شهید ثانی، ۱/ ۲۹۵).

حال سوال این است که ملاک در تبعیت چیست؟ دو احتمال قابل بررسی می‌باشد:

۱. **معیارِ عرف:** ملاک مراجعه به عرف است و آن چه عرفاً تابع محسوب می‌شود جهل به او قادح نباشد، مثال: حمل عرفاً تابع مادر است، شیر تابع گوسفند است، تخم مرغ تابع مرغ است، مال عبد تابع عبد است، و مانند این‌ها از چیزهایی که عرفاً در آن‌ها بیع به خود متبوع (مادر، گوسفند، مرغ و...) نسبت داده می‌شود نه این‌که هر دو با هم (هم متبوع و هم تابع) نسبت داده شود.

نقد و بررسی معیار عرف

عرف نمی‌تواند منظور جماعت مزبور باشد زیرا خود آن‌ها در مسأله‌ی بیع عبد و مالش تصریح کردند که علم به مقدار مال عبد لازم است با این‌که عرفاً مال عبد تابع عبد است و جهالت نباید قادح باشد ولی آن‌ها جهل را قادح دانستند.

۲. **معیارِ قصد متعاقدین:** معیار در تبعیت و اصالت، قصد متعاقدین است: آنچه که در معامله مقصود اصلی طرفین است. همان اصالت دارد و آن‌چه که مقصود طرفین غیر آن است تبعیت دارد چه به صورت جزء بیاید یا شرط، عرفاً و واقعاً تابع باشد یا خیر، و خود این دو شعبه دارد:

شعبه یک: به حسب قصد نوعِ متعاقدین: مثل این‌که شخصی نیزاری را می‌خرد و هدف اصلی نی‌های نیزار است ولی ضمناً در میان آب‌های نیزار چندتا ماهی هم وجود دارد ولی مقصد اصلی ماهی نیست بلکه خود نیزار است. و مثل این‌که شخص نیزار پر از ماهی را خریداری می‌کند و هدف اصلی ماهیان نیزار است ولی ضمناً تعدادی نی هم نصیب او می‌شود که مقصود اصلی نیست. در مثال اول بر حسب قصد طرفین، ماهی‌ها تابع بودند و جهل به آن‌ها قادح نبود و در مثال دوم طبق غرض متعاقدین، نی‌ها تابع بودند.

شعبه دو: به حسب قصد شخصِ متعاقدین: در این معامله چیزی اصل و چیز دیگر تـابع باشد اگر چه به حسب نوع چنین نباشد، مثلاً شخصی برای نیاز ویژه‌ای مجبـور مـی‌شـود کـلّ نیزارها را با همه‌ی نی‌هایش خریداری کند تا به چندتا ماهی برسد، که نوعـاً چنـین نمـی‌کننـد ولی این مشتری مضطر است و فروشنده هم ماهی را تنها نمی‌فروشد و لذا ناگزیر کلّ آن‌جـا را خریداری می‌کند ولی غرض شخصی به ماهی تعلّق دارد. در این‌جا باید ماهی معلوم باشد ولی اگر نی‌ها معلوم نباشد مهم نیست و طبق قصد شخصی این‌ها تابع هستند.

از کلمات فقها استظهار می‌شود که غرض نوعی ملاک است و باید مراعات شود، و بـرای نمونه درباره‌ی بیع شیر در پستان با شیر دوشیده شده است که در روایت سماعه مطـرح بـود و امام (علیه‌السلام) فرمود: ما فی الضّرع را به شیر در پیاله ضمیمه کـرده و بفروشـد و اگـر بعـداً معلوم شد که شیر در پستان نبوده رأس المال همان شیر در پیالـه خواهـد بـود و کـلّ ثمـن در مقابل آن قرار می‌گیرد. این فرمایش امام (ع) مربوط به فرضی است کـه مقـداری کـه دوشـیده شده و معلوم است نزدیک به ثمن المسمّی باشد (اگر فرضاً مجموع را به ده درهم فروخته‌انـد، مقدار معلوم یا همین اندازه ارزش دارد و ما فی الضرع صد در صد تابع است و یا قریب بـه ده درهم ارزش دارد). در نتیجه، مقدار معلوم، اصـل و مقـدار در پسـتان کـه مجهـول اسـت فـرع خواهد بود (علامه حلی، مختلف الشیعة، ۲٤۸/۵). و نوع مردم و اهل معاملـه اقـدام بـر چنـین بیعی می‌کنند و به مجهول اعتنایی ندارند.

برای احتمال اول (مراعات غرض نوعی) شواهدی وجود دارد ولی برای مراعـات احتمـال دوم (غرض شخصی) هیچ دلیلی نداریم جز مسأله‌ی غرر که کسی بگوید: اگر غرض شخصـی به مجهول (مثل ماهیان نیزار که مقدار یا عددش معلوم نیست) تعلق بگیرد غرری و باطل است. و اگر غرض شخصی به معلوم تعلق بگیرد معامله صحیح است.

ج: معیار صاحب جواهر

ملاک در تبعیت و اصالت، عرف نیست، قصـد و غـرض بـاطنی و اصـلی متعاقـدین هـم نیست بلکه مناط، قصد و غرض عقدی آنان است بدین معنـی کـه متعاقـدین پـیش از بیـع بـا یکدیگر توافق می‌کنند که به‌جای غرض اصلی باطنی چیز دیگری را مورد معامله قرار دهنـد و بر بیع آن اقدام کنند و چیزی را که مقصد اصلی است ضمیمه کرده و تابع قرار دهند ولو عرفـاً تبع نیست، برحسب غرض اصلی باطنی هم همین چیز اصـل اسـت ولـی در ظـاهر و عبـارت عقد، آن را تابع قرار داده‌اند. در میان عرف اهل بازار این شـیوه رایـج اسـت کـه گـاهی شـیء

گرانبهایی را که می‌خواهد بفروشد و مقصد اصلی همین است بنا بــه دلایلـی در ظـاهر توافـق می‌کنند که مبیع، فلان شیئی معلـوم و کـم‌ارزش باشـد و آن شـیئی گـران‌بهـا را ضـمیمه قـرار می‌دهند تا مبادا فردا مشتری نادم شود و با ادّعای جهل به مبیع، معاملـه را فسـخ کنـد یـا فـردا قیمت بازار تنزّل کرده و وی با ادّعای جهالت مبیع، در صدد ردّ و فسخ معامله برآید، این کار با تراضی صورت می‌گیرد آن‌گاه اگر آن امر مجهول بعداً باشد یا نباشد ضرری به معامله نمی‌زنـد چرا که معامله روی شیئی معلوم انشا شده است. برای مثال ضمیمه‌ی شـیئی معلـوم بـه ماهیـان نیزار که باز هدف اصلی ماهی است ولی در ظاهر ضمیمه می‌کنیم تا اگـر هـم مقصـود اصـلی نبود، معامله باطل نباشد (صاحب جواهر، ۲۲/ ٤٤٥).

نقد معیار صاحب جواهر

هیچ عبارتی از عبارات فقها، قابل حمل بر این تفسیر نیست. مگـر مـراد صـاحب جـواهر همان شرط و مشروط باشد که شیئی معینی را مشروط و آن شیئی اصلی را شرط قرار دهند که به کلام علامه در قواعد و تذکره عود می‌کند که اولاً فی‌نفسه باطل بود و ثانیـاً منظـور صـاحب جواهر این نیست، چرا که خود وی در جاهای مختلـف بـه اخبـار ضـمیمه تمسّـک کـرده در حالی‌که در اخبار ضمیمه سخن از شرط و مشروط نیست بلکه سخن از اصل ضمیمه است کـه با جزء بودن بیش‌تر می‌سازد تا شرط بودن.

جمع بندی: معیار صاحب جواهر قابل قبول نیست، معیار علامه هم سخن از شرط و جـزء بود ردّ شد. لازم به تأکید است که: فرقی میان جزء و شرط نیست، چـه مجهـول را جـزء قـرار دهیم یا شرط. در هر صورت باید معلوم باشد و غرری نباشد. معیار قصـد متعاقـدین نیـز اگـر ملاک را غرض شخصی بگیریم مدرکی ندارد مگر مسأله‌ی غرر که اورده شد کـه مـلاک غـرر شخصی نیست و نوع ملاک است. و غرض نوعی هم به معنایی که از کلام علامـه در مختلـف بران استشهاد کردیم (قیمت معلوم قریب به ثمن واقعی باشد...) ناتمام است زیرا تقارب قیمت، دخالتی در رفع غرر حاصل از ضمّ مجهول به معلوم ندارد و رافع آن نیست. اما معیـار مسـأله‌ی عرف؛ اگر چیزی عرفاً تابع بود جهل به او موجب غرر نیست ولی باید توجه داشت که همـین تابع عرفی را (حمل، باغچه‌ی منزل و...) اگر در متن عقد به‌صورت جزء ذکرکـردیم و ثمـن در مقابل مجموع واقع شده حتماً باید معلوم باشد وگرنه غرری و باطل است، ولی اگر دو چیز بـا هم باشد یعنی هم چیزی عرفاً تابع باشد و هم در متن عقد به‌صورت شرط ذکر شود نه جـزء، اینجا جهالت آن قادح نیست.

نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده چنین استفاده می‌شود:

۱. نمی‌توان از اخبار یک قاعده‌ی کلّی انتزاع و اقتباس کرد که همه‌جا ضمیمه‌ی معلوم بـه مجهول مجوّز بیع باشد مگر در خصوص مورد نصوص، زیرا این‌ها نصّ خاصـی دارنـد، البتـه یک قاعده‌ی مسلم و اجماعی داریم که بیع مجهول مطلقاً جایز نیست چون غرری است اما اگر از این قاعده اغماض شود مجوزی برای موارد نصوص خواهد بـود. البتـه مـی‌تـوان بـا حفـظ قاعده‌ی مزبور موارد مذکور را استثناء کرد زیرا هر عامّی قابل تخصیص است و عموم یا اطلاق نهی نبوی از بیع غرر هم قابل استثنا است و اخبار مخصِّص این عموم هستند. به عـلاوه مطلـق دانستن روایات مبنی بر صحّت ضم ضمیمه در بیع مجهول، مخالف فهـم و بنـای عقـلا اسـت. چون به نظر عقلای عالم، اگر در معامله مجهول، ضمیمه مقصود اصلی و واقعی طرفین نباشـد، در حقیقت این در حکم معامله‌ای است که مبیع آن مجهول است.

۲. تابع نیز گاهی تابع جعلی است که با جعل متعاقدین تابع می‌شـود مثـل تبعیـت نـی از ماهی یا بالعکس، و... که بدون جعل تبعیت، این‌ها تابع دیگری نیستند، موضوع در باب تبعیـت راجع به این قسم بود. ولی گاهی تابع یک امر واقعی است که خـود بـه خـود داخـل در مبیـع است چه در متن عقد ذکر شود یا نه، به صورت شرط باشد یا جزء، طرفین معامله بدان ملتفت باشند یا از آن غافل باشند (مثل کلید منزل، اساس دیوار، ...) نسبت به این‌گونه از توابع تردیدی نیست که جهل به آن‌ها، یا غفلت از آن‌ها قادح نیست مگر بـه‌گونـه‌ای باشـد کـه جهـل بـه آن موجب غرری شدن مبیع باشد مثل اساس دیوار که در دل زمین است که اگر مسـتحکم نباشـد به کلّ ساختمان لطمه می‌زند، در این صورت باید معلوم باشد ولی این از بحـث خـارج اسـت زیرا سخن در مسأله‌ی ضمیمه از این زاویه نیست که جهل به آن سـرایت کنـد و مبیـع را هـم مجهول کند، بلکه از این زاویه است که مجموع من حیث المجموع مجهول می‌شود وگرنه جزء معلوم باز هم به معلومیت خود باقی است و مجهول نشده است.

منابع

قران کریم.

ابن اثیر، مبارک بن محمد، ***النهایة فی غریب الحدیث و الأثر***، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسـماعیلیان، اول، بی‌تا.

ابن ادریس،محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم: دفتر انتشارات اسلامی،دوم، ۱٤۱۰ ق.

ابن حمزه، محمد بن علی، ***الوسیلة إلی نیل الفضیلة***، قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، اول، ۱٤۰۸ ق.
ابن زهره، حمزه بن علی، ***غنیة النزوع***، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، ۱٤۱۷ ق.
ابن فارس، احمد بن فارس، ***معجم مقائیس اللغة***، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، اول، ۱٤۰٤ ق.
ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت: دار الفکر للطباعة، سوم، ۱٤۱٤ ق.
انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***کتاب المکاسب***، قم: منشورات دار الذخائر، اول، ۱٤۱۱ ق.
بحراني، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱٤۰٥ ق.
خمینی، روح اللّه، ***کتاب البیع***، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول، ۱٤۲۱ ق.
خویی، ابو القاسم، ***معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال***، بی‌تا.
راغب اصفهاني، حسین بن محمد، ***مفردات ألفاظ القرآن***، لبنان – سوریه: دار العلم – الدار الشامیة، اول، ۱٤۱۲ ق.
شهید اول، محمد بن مکی، ***الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة***، قم: فتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱٤۱۷ق.
________، ***القواعد و الفوائد***، ۲ جلد، قم: کتابفروشی مفید، اول، ۱٤۱۰ ق.
شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة***، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، اول، ۱٤۱۲ ق.
صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، هفتم، ۱٤۰٤ ق.
طوسی، محمد بن حسن، ***الفهرست***، نجف اشرف، المکتبة الرضویة، اول، بی‌تا.
________، ***المبسوط فی فقه الامامیة***، تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، سوم، ۱۳۸۷ ق.
________، ***النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی***، بیروت: دار الکتاب العربی،دوم، ۱٤۰۰ق.
________، ***تهذیب الأحکام***، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چهارم، ۱٤۰۷ ق.
________، ***رجال الشیخ الطوسی***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، سوم، ۱٤۲۷ ق.
علامه حلّی، حسن بن یوسف، ***تذکرة الفقهاء***، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، اول، ۱٤۱٤ ق.
________، ***قواعد الأحکام***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱٤۱۳ ق.
________، ***مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة***، قم:دفتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱٤۱۳ق.
فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ***مفاتیح الشرائع***، قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، اول، بی‌تا.
کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چهارم، ۱٤۰۷ ق.
محقق حلّی، جعفر بن حسن، ***المختصر النافع فی فقه الإمامیة***، قم: مؤسسة المطبوعات الدینیة، ششم،

۱٤۱۸ ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، ***جامع المقاصد***، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، دوم، ۱٤۱٤ ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱٤۰۳ ق.

نجاشی، احمد بن علی، ***رجال النجاشی***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۷ ق.